

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Human rights

حقوق بشر

فرستنده: داکتر هدایت

۲۸.۰۴.۱۰

پروژه عدالت افغانستان

نقض حقوق بشر بین المللی و قوانین انسانی در جریان اشغال شوروی ، کارمل-ونجیب الله دوره
سلطه حزب دموکراتیک خلق افغانستان، از جنوری ۱۹۸۰ الی فبروری ۱۹۸۹

۴.۱. آشکاف سیاسی بعد از مداخله شوروی

در ۲۵ دسامبر ۱۹۷۹ اتحاد جماهیر شوروی افغانستان را اشغال نمودند. چند روز بعد، کوماندوهای شوروی امین را به قتل رسانده و ببرک کارمل رهبر پرچم را به جای وی به نخست وزیری منصوب کردند. فرارهای اردوی افغان در آن زمان، تلفات سنگینی را به نظام وارد کرد که قوای شوروی و مشاورین به شمار زیادی انتقال یافتند. شمار گروه اعزامی به ۱۰۵۰۰۰ و نیروی کمکی در هنگام لزوم می رسید. بیشترین شمار نیروهای افغان در آن زمان به ۳۰۰۰۰ نفر می رسید. پرسونل شوروی برای دولت و مقامات حزب دموکراتیک خلق که ظاهراً حاکمیت داشتند، تصمیم گیری می کردند. مسوولیت جنایات جنگی که در این دوره انجام یافته مربوط افسران شوروی و صاحب منصبان بلند رتبه افغان که همراه آنها کار می کردند و در حقیقت فرمانبردار و مطیع آنها بودند، می باشد. تقریباً تا زمان پایان این دوره هر دو کشور سیستمی داشتند که تحت آن نمایندگی سیاسی کمیته مرکزی (politburo) از حزب حاکم (حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی و حزب دموکراتیک خلق افغانستان/ حزب وطن) نقش رهبری در سیاست گذاری داشتند. تعدادی از اشخاص کلیدی دولت افغانستان در آن زمان عبارت بودند از:

ببرک کارمل، رهبر حزب دموکراتیک خلق افغانستان (PDPA) ، عضو کمیته سیاسی و نخست وزیر سالهای ۱۹۸۰ الی ۱۹۸۶

نور محمد نور، معاون رئیس جمهور و عضو کمیته سیاسی

داکتر نجیب الله، رئیس خاد، ۱۹۸۰ الی ۱۹۸۶، رهبر حزب دموکراتیک خلق و نخست وزیر (رئیس جمهور بعد از سال ۱۹۸۷) در سالهای ۱۹۸۶ الی ۱۹۹۲

غلام فاروق یعقوبی ، معاون رئیس خاد در سالهای ۱۹۸۰ الی ۱۹۸۶، رئیس خاد در سالهای ۱۹۸۶ الی ۱۹۹۲
(این سازمان در سال ۱۹۸۶ به واد تغییر نام داد.)

شهناز تنی ، نظر محمد، عبدالقادر و محمد رفیع، وزیرای دفاع (وزارت مداوماً بین حزب خلق و پرچم دست به دست می شد).

بابه جان (فوت نموده) و آصف دلاور، رئیس قوای مسلح (لوی درستیز)

سید محمد گلابزوی، وزیر داخله در سالهای ۱۹۸۰ الی ۱۹۸۸ (سفیر در مسکو بعد از سال ۱۹۸۸)

اسلم وطن جار، وزیر داخله در سالهای ۱۹۸۸ الی ۱۹۹۲

مانوکی منگل، دیراکتر سیاسی و معتمد و راز دار داکتر نجیب الله

اشغال شوروی تغییر تاکتیک را در جنگ به وجود آورد. با آگاهی از ضرورت حمایت از حزب ، شوروی ها کشتارهای دسته جمعی روشنفکران، رهبران مذهبی، و دیگران را پایان داده و به جای آن راه های سیستماتیک تر جاسوسی را اختیار کردند و اهداف بیشتری را برای سرکوبی مقاومت اتخاذ کردند. در حومه شهرها آنها در بمبارانهای گسترده قریه ها ، زیر بناها و جاده ها و کشتن بی شمار غیر نظامی شرکت داشتند.

بلافاصله بعد از اینکه کارمل منصوب شد، بیشتر از ۲۰۰۰ زندانی از پل چرخي رها شد و در ۱۳ جنوری ، دولت نو، یک روز شهید را برای یادبود قربانیان ترکی-امین رسماً اعلان کرد. پولیس مخفی امین، KAM، لغو شد و بعضی از صاحب منصبان آن به قتل رسیدند. گرچه، شوروی ها یک سازمان جاسوسی با کارایی بالاتر را به وجود آوردند. خدمات اطلاعات دولت یا خاد به تقلید از KGB شوروی به وجود آمد. در جریان هشت سال بعدی ، این سازمان به توقیف های گسترده و شکنجه مظنونین حامیان مجاهدین و قتل های دسته جمعی شمار نامعلومی از آنها بعد از محکمه در مقابل دادگاه های ویژه انقلابی دست یازیدند.

تظاهرات اپوزیسیون علیه اشغال شوروی با قوت پاسخ کوبنده داده می شد. در یکی از حادثات مشهور این دوره، دختران مکتب در یک راه پیمایی اعتراض آمیز در کابل تیر باران شدند. در آپریل ۱۹۸۰ در دومین سالگرد کودتا صد ها دختر مکتب و دیگر متعلمین تظاهرات را به راه انداختند. مطابق دیده بان حقوق بشر، در تمام آپریل و می، نیروهای نظامی به تظاهرکنندگان فیر کرده و هزاران شرکت کننده را دستگیر کردند. در حدود ۵۰ متعلم که بیش از نیمی از آنها دختر بودند کشته شدند. دوبرتبه در سپتامبر ۱۹۸۱، متعلمین، دختران مکتب ابتدایی اعتراضات را سازماندهی کردند. در مرکز کابل، پل باغ عمومی ، آنها توسط یک عده تانک های شوروی و افغان متوقف شدند. یکی از مامورین اسبق صحنه را چنین توصیف کرد:

از گوشه ای یک تانک با بلندگو شبیه تیپ ظاهر شده که اعلان می کرد، تظاهرات را متوقف کنید و پیش روی نکنید، برگردید به صنف هایتان، در غیر اینصورت تیر باران خواهید شد. یک نطق کوتاه نیز بود که می گفت شما دارای مملکت هستید و شما دختران جوان نمی دانید که این دستان امپریالیسم است و امپریالیسم هیچگاه خوش نیست که شما یک زندگی خوش داشته باشید و شما نباید احمق شده و به امپریالیسم گوش دهید، و روسها برای کمک ما به اینجا آمده اند و روسها در اینجا بخاطر حمایت انقلاب می باشند. و چیزهایی شبیه این. دخترها به شعار ادامه دادند، ما شما روسها را میشناسیم! ما شما را می شناسیم، فرزندان لنین! ما می دانیم شما قاتلین هستید و ما نمی خواهیم برگردیم. ما ترجیح می دهیم که کشته شویم به جای اینکه به صنفهای خود بازگردیم. ما می خواهیم شما روسها از کشور خارج شوید. این چیزی بود که آنها فریاد می زدند. سپس تانک های روسی فیر کردند. شش دختر کشته شدند. من دیدم شش جنازه را دیدم که دستان و پاهایشان از حرکت باز ایستاد و آنها به یک جیب روسی انداخته شدند.

۴.۲. توقیف و شکنجه

خبرنگار ویژه ملل متحد، فلیکس ارماکورا در گزارش اول خویش بیان داشت که شواهد هماهنگ نشان داده که پولیس ویژه (خاد) و اعضای قوای مسلح به طور منظم شکنجه را اجرا می کردند. یکی از صاحب منصبان اسبق خاد که مصاحبه شده است از سه شکنجه گر حرفه ای نام برده است که عبارتند از: **محمد رحیم، صمد آذر، عبدالغنی، و فاروق میاخیل.**

بنا به گفته خبرنگار ویژه، شکنجه در وزارت داخله، زندانهای کابل، و تمام مراکز توقیفی خاد انجام گرفته است. وی در اخیر به ویژه بیان داشته از مراکز فرماندهی خاد، هشت مرکز توقیفی در کابل که توسط خاد کنترل می شد و حدود ۲۰۰ خانه شخصی که به عنوان مراکز توقیفی استفاده شده و توسط خاد کنترل می شد. بزرگترین مرکز توقیفی خاد در کشور و پوسته هایی که خبرنگار ویژه ذکر کرده در محوطه صدارت در کابل بود. صدارت دفتر مرکزی تحقیق و بازپرسی را دربرداشت. از دیگر مراکز عمده تحقیق خاد در ناحیه شش درک بود. وزارت داخله نیروی امنیتی خودش، ثاندوی را داشت.

یکی از شهود بنام ا. یکی از افسران سرویس استخباراتی در زمان ببرک کارمل از ۱۹۸۰ الی ۱۹۸۵ در دفتر دوم اطلاعاتی در کابل بوده است. وی در مورد بدرفتاری با زندانیان که وی در خاد شاهد بوده است به پروژه عدالت افغانستان گفته است:

در سال ۱۳۶۴ یک انفجار در ترمینال فرودگاه کابل رخ داد. بعد از آن ده نفر به اتهام دست داشتن در انفجار دستگیر شدند. بعضی از نامها، نه همه، را من به یاد می آورم. اینها کسانی هستند که من به یاد می آورم:

ابراهیم از قلعه قاضی چاردهی کابل

ادریس از قریه شصت در رخه، پنجشیر

سراج الحق برادر ادریس. آنها سید بودند.

شعیب و وحید که آنها نیز برادر بودند از تپه بخش، یک قریه در ولسوالی رخه در پنجشیر

و چوچه از پنجشیر، ولسوالی رخه، قریه شصت

هر ده تن به مرگ محکوم شدند اما چون چوچه خیلی جوان یعنی ۱۷ ساله بود، وی نمی توانست اعدام شود. وی به ۱۸ سال زندان محکوم شد. آنها آشکارا در شش درک، در ریاست ۷ امنیت خاد به محکمه کشیده شدند. **خارنوال حشمت قایینی** بازپرس بوده و وی ثارنوال ویژه دادگاه انقلاب بود. قاضی، رئیس شادان بود و قاضی دیگر بنام **سکندر بنوال** بود. زمانی که این ده نفر مورد تحقیق قرار می گرفتند، شخص مسؤول تحقیق **حمید الشمال** بود. مابقی مستنطقین عبارت بودند از:

حلیم از پکتیا. وی مشهور به بی خدا بود چون وی بسیار ظالم بود.

عارف از هرات، باور بر این است که فعلاً در مسکو باشد.

عنایت جوش، احتمالاً در جرمنی باشد.

غفور از هرات که در مکان فعلی اش نامعلوم است.

خانه پیر گیلانی که توسط دولت ضبط شده بود، مکان تحقیق بود که در باغ نقیب پهلوی سفارت هند قرار داشت. آنجا مرکز نظامی استخبارات بود. **حمید الشمال** مرتکب اعمال شکنجه شده است. (رئیس نظامی استخبارات) **حسام الدین** و معاونش **حبیب الله** هر دو حاضر بودند.

آنها مردم را به وسیله لت و کوب کردن آنها با یک چوب مخصوص در پاهایشان شکنجه می کردند. آنها ناخن های انگشتانشان را با پلاس می کشیدند و بوتل ها را در مقعد زندانیان می گذاشتند و زندانیان را بی خوابی می دادند. اداره ۱۰۵ -بخش تکنیکی- ایجاد شد که خارج از خاد نظامی بود. آنها وسایل مخصوص شکنجه از روس داشتند. به عنوان مثال، کلاهی که که شوک الکتریکی به سر وارد می کرد و به مانند آن به انگشتان و اعضای تناسلی برق داده می شد. رئیس این بخش **صفت الله** از پروان بود که وی فعلاً در جرمنی است. وی رئیس مدیریت ۱۰۵ بود. معاون تکنیکی **نصیر احمد** بود. وی وسایل لازم را تهیه و آماده می کرد. آدرس فعلی وی در مونیخ در جرمنی می باشد اما من دقیقاً نمی دانم که وی کجا است. آنها هر دو حاضر بودند. یک نفر تحقیق و شکنجه می کرد تا موارد اتهام ساخته و اعتراف بگیرد.

حسام الدین و **حبیب الله** آنجا بودند. بعضی اوقات آنها زندانیان را فحش می دادند. و برخی اوقات آنها را مورد ضرب و شتم قرار می دادند. افراد اصلی که تحقیق را انجام می دادند **حمید شمال**، **عنایت جوش** و **حلیم** بودند. آنها فنی ترین کادرهای مستنطقین بودند، کسانی که واقعاً ظالم بودند.

من یکی از کارمندان بودم. از ابتدا که آنها دستگیری مردم را ترتیب دادند، ما در دفتر استخباراتی خود آماده بودیم. وظیفه ما امنیت زندانیان و اطمینان حاصل کردن از عدم فرار آنها بود. من شاهد تمام صحنه ها بودم. این سه نفر تحقیق را انجام می دادند. تا زمانی که آنها محکمه شده و به زندان فرستاده می شدند، من آنجا بودم. تا آن زمان من یک شاهد عینی بودم. بعد از آن، من نمی دانم که چه می شد. آنها تحت مراقبت روسها بودند. من بیرون بودم ولی می توانستم از پنجره ببینم. وقتی شکنجه انجام می شد و زندانیان فریاد می زدند، ما برای دیدن می آمدیم و مشاهده می کردیم چه انجام می شد. ما وظایفمان را بیرون انجام می دادیم و اطمینان حاصل می کردیم که زندانیان به محافظان حمله نکنند. در جریان سربازی، وقتی که/حضورات/نمبر ۱ - اضطراری می بود، هر کس- عسکر، صاحب منصب- باید آماده می شد. حتی رئیس باید آماده باش می بود. در جریان تحقیق ما مراقبت می کردیم.

یک پلان رسامی شده از ساختمان نشان می دهد ساختمان اصلی را که **حبیب الله** در آن اقامت می کرد، اتاقهای زندانیان در دروازه پهلوی آن و اتاق تحقیق با پنجره هایش.

زندانیان به مدت ۳۷ روز تحت بازجویی قرار داشتند و احتمالاً ۵ الی ۱۰ بار در جریان هر جلسه شکنجه می شدند که ممکن در جریان شب و یا روز بود و یک وقت مشخص نداشت. یک مستنطق وجود داشت و سپس تعداد کمی زندانی در اتاقهای مختلف. آنها مثلاً سوال می کردند: چه زمان ماین را آنجا برده ای؟ بعداً همین سوال را از زندانی بعدی که در اتاق مختلفی قرار داشت می پرسیدند. مثلاً اگر شما زندانی بوده و از خود سوال می کردم، اگر تو جواب ندهی، آنها تو را شکنجه خواهند کرد. اگر جواب نمی دادی، آنها تو را لت و کوب کرده و یا با لگد می زدند. سپس از زندانی بعدی همین سوال پرسیده می شد. آیا وی ماین را انتقال داده و به کجا انتقال داده است؟ اگر وی انکار می کرد، وی نیز شکنجه می شد. بنابراین، این عمل در حدود ۵ الی ۱۰ بار در هر جلسه انجام می گرفت. آنها هر روز شکنجه می شدند. همه آنها در ابتدا مردمان چاقی بودند. اما در انتها آنها واقعاً لاغر بودند.

یک مجله و اسنادی بود که نشان می داد کدام مردم برای انجام دادن این اعمال مدال دریافت داشته اند. **حسام الدین** خودش به آنها مدال داد. پیدا کردن آن در حال حاضر مشکل است. بیشتر اسناد سوختانده شده است. شاید یک سند باقی مانده باشد. یک عکس از همه آنها موجود می باشد، تما عسکران و صاحب منصبانی که مدال دریافت داشته اند. این سند در کابل است.

در جریان شکنجه **حبیب الله** و **حسام الدین** به هر اتاق برای دیدن می آمدند. سه نفر عمده وجود داشتند که دستگیری را انجام می دادند و فرماندهی می کردند، **حسام الدین**، **حبیب الله** و ظالم ترین آنها **عبدالله فقیرزاده**.... چرا وی را دستگیر نکرده اند؟ وی قتل‌های بیشتری را هم نسبت به **حسام** و هم **حبیب الله** انجام داده است. **حسام** رئیس فرقه ۱۷ استخبارات در هرات و یک مرد نظامی بود. سپس وی به استخبارات (خاد) رفت. **عبدالله فقیرزاده** از قبل در آنجا بود.

حسام رئیس استخبارات نظامی بود و کار مدیریتی را انجام می داد و فرمان صادر میکرد. **عبدالله فقیرزاده** معاون اپراتیفی بود و فرمان ها را اجرا می کرد و عملاً پروگرام دستگیری و شکنجه آنها را هدایت می کرد. وی بسیار ظالم بود. وی به مار کبرا مشهور بود. بعد از این وظیفه وی والی قندوز شد.

آنجا دو گروه وجود داشت- شکنجه گرای معمولی و ۱۰۵، متخصصین. آنها از روس یاد گرفته بودند. در جریان شکنجه معمولی اگر زندانیان اعتراف نمی کردند، آنها دومین گروه را وارد مرحله می کردند. مردمانی وجود داشتند که در روز اول اعتراف می کردند. بقیه تا روز آخر اعتراف نمی کردند، اما آنها به خاطر آنچه که دیگران گفته بودند محکوم می شدند.

در ۱۴ جون ۱۹۸۵ مطابق با ۲۴ جوزای ۱۳۶۴، ا. که خودش متهم به داشتن روابط با ضد انقلابی ها (مجاهدین) بود دستگیر، زندانی و شکنجه شده تا سپتامبر ۱۹۸۸ (میزان ۱۳۶۷). وی به پروژه عدالت افغانستان گفته است:

حسام الدین و **حبیب الله** مرا دستگیر کرده و مرا به دفتر مرکزی، ریاست عمومی دستگیری های استخباراتی تسلیم نمودند. من به مدت ۶ ماه و ۷ روز تحت تحقیق قرار داشتم. آنها حتی یکی از دندانهایم را شکستند. من اعتراف نکردم بناءً مرا آزاد نمودند. بسیار شرم آور بود زیرا نتوانستند از من اعتراف بگیرند.

یکی از شهود بنام ل.، یک پیلوت هلیکوپتر قوای هوایی افغانستان در مورد تجربه اش بعد از دستگیری اش توسط خاد در سال ۱۹۸۹ به پروژه عدالت افغانستان گفته است:

در تاریخ ۱۳۶۷/۱۲/۲۲ مطابق ۱۳ مارچ ۱۹۸۹ در دوران دولت **نجیب الله**، سرویس استخباراتی قوای هوایی که یک بخش نظامی خاد بود مرا دستگیر کردند. من یک پیلوت فعال بودم که به حیث قوماندان کندک در فرقه ۳۷۷

(هلیکوپتر) کار می کردم. شخصی بنام آصف که یک کارمند خاد میدان هوایی کابل بود برای دیدن من آمد. وی مرا گفت که کسی می خواست مر در قرارگاه نیروهای هوایی ببیند. من همراه وی سوار موتر شده و چند دقیق بعد ما به پوستانه استخباراتی میدان هوایی رسیدیم. عاصف مرا به شبکه مرکزی اش برد و در آنجا وی مرا به رئیس عمومی استخباراتی قوای هوایی بنام وحید معرفی کرد. وی مرا به افراد مسوول برد. آنها مرا در یک اتاق تاریک زندانی کردند و من نمی دانستم که جرم چه بود. آنها شروع به تحقیق از من نمودند و متواتر می پرسیدند که بگویم با کدام گروه از مجاهدین (که آنها در آن زمان اشرار می نامیدند) وابسته هستم. بنابراین من به مدت ۴۵ روز آنجا زندانی شدم. در جریان تحقیق آنها به عزت و شرف انسانی احترام نمی گذاشتند. آنها مرا به شیوه های گوناگون مانند لت و کوب، برق دادن، و بیدار خوابی شکنجه می کردند. فضای زندان طوری بود که انسان تحمل نمی توانست. ما یک حالت خیلی بد در زندان داشتیم. اول اینکه اتاق ما بدون هیچ نوع وسیله گرم کننده در آن هوای سرد زمستان

کابل بود. دوم اینکه آنها فقط به مدت نیم ساعت در شبانه روز به ما اجازه دیدن آفتاب و ماندن به زیر آفتاب می دادند. علاوه بر این که ما را اذیت کنند چراغها را خاموش می کردند در حالیکه ما مصروف خوردن شام بودیم. آنها می خواستند که ما قادر نباشیم ببینیم که چه غذای کمی به ما می دهند. در پل چرخي مستطینی وجود داشتند که نمی توان نام بشر را به روی آنها گذاشت به خاطر اینکه آنها هیچ نوع مهربانی نسبت به همونوع خود نداشتند. وسایل مختلف شکنجه در آنجا وجود داشت مانند چوب که توسط آن مردم را لت و کوب می کردند و مرا هم می زدند، ابزار برقی که توسط آن به ما شوک برقی می دادند. همچنان، آنها به ما چیزهای بدی می گفتند که برای بشر بیان آن شرم آور است. من تمام آنها را دیدم و همه را با تمام وجودم احساس کردم.

آنها فقط جواب این سوال را می خواستند: به کدام حزب اپوزیسیون ارتباط دارم؟ بعد از ۴۵ روز و کامل کردن تحقیق اولیه آنها مرا مستقیماً به زندان پل چرخي بردند. من در اتاق شماره ۷۵ از بلاک دوم زندانی شدم. من برای چهارماه زندانی شدم و وضعیت آنجا بسیار بد بود. سپس، من آزاد گشته و به قطعه نظامی مربوطه ام در میدان هوایی کابل فرستاده شدم. اما رئیس نظامی خاد طی یک نامه ای به خاد قوای هوایی نوشت تا به من اجازه پرواز با هلیکوپتر را ندهند.

من برای بار دوم در ۱۵ قوس ۱۳۶۹ (۶ دسامبر ۱۹۹۰) دوباره دستگیر شدم. جنایاتکاران فوق الذکر مرا دستگیر نمودند. من برای سه روز در خاد قوای هوایی زندانی بودم. سپس آنها مرا به ریاست تحقیق به صدارت بردند. در آنجا در اتاق شماره ۱۲ در قسمت شمالی طبقه دوم زندانی بودم. من برای مدت ۴۵ روز زندانی بودم. همان سوالهای قبلی و همان شکنجه دفعه اول وجود داشت. فقط یک تغییر وجود داشت. یعقوبی رئیس عمومی استخبارات بود اما **حسام الدین حسام** دوباره رئیس خاد نظامی بود. بعد از ۴۵ روز شکنجه و تحقیق، رها شدم. ولی آنها به من اجازه ندادند که در دولت کار کنم زیرا مرا متهم به ارتباط با مجاهدین می دانستند.

م. یک نفر ۵۰ ساله باشنده اصلی قریه شارمخی، ولسوالی هشکینه ولایت ننگرهار می باشد. وقتی وی ۱۸ ساله بود تعلیمات نظامی را شروع کرد. بعد از تعلیمات نظامی بیشتر در مصر، وی در سال ۱۹۷۷ بازگشته و با داشتن تخصص در انجیری راکت، یک دگروال در وزارت دفاع شد. در آن زمان، م. اظهار داشت که رقابت شدید بین صاحب منصبانی که تحصیلات عالی خود را اتحاد جماهیر شوروی گذرانده بودند، وجود داشت. و همچنین مشاورین روسی بودند که هفته ای یکبار دروس حرفه ای میدادند. در سال ۱۹۷۸ که بعداً کودتا واقع شد، قطعه وی، قطعه نظامی ششم در تپه کارته نو پشت سر تپه مرنجان انتقال یافت. م. بیان کرد که تعدادی دیگر از افسران که مظنون به افسران تعلیم یافته در مصر بودند بنام بچه های سادات یاد می شدند.

من عضو حزب خلق (PDPA) نبودم. در این زمان آنها مرا دعوت به عضویت در حزب نمودند ولی من آنرا چندین بار به تعویق انداختم برای اینکه به من توجه نکنند ولی بی فایده بود. من هیچگونه مشکل مذهبی با آنها نداشتم چون من یک آدم افراطی نبودم و در هیچ حزب سیاسی نیز شرکت نداشتم. اما رفتار آنها را در قطعه خودمان دوست نداشتم و روسها را نیز دوست نداشتم. یک روز یکی از انجیران مرا اخطار داد. وی گفت که من باید ایدئولوژی انتقالی داشته باشم. و گفت که وی به من توجه داشته و میخواهد که من به حزب دموکراتیک خلق افغانستان ملحق شوم. وی گفت که انقلاب ثور نابود شدنی نیست. ولی من به حزب خلق نیپیوستم.

سپس، شغل من سخت تر شد. از یک طرف، من با دخالت مستقیم روسها در امورات تعلیمی و نظامی مواجه بودم و از طرف دیگر با رقابت شدید حزبی خلق و پرچم مواجه بودم. مثلاً برخی اوقات من دستور مخابراتی دریافت

داشتم مبنی بر اتهام برخی افسران پرچمی به داشتن ارتباطات با مجاهدین و همچنین خاد در قطعه ما دخالت می کرد و کار مرا سخت تر می کرد.

در شب ۱۰/۱۰/۱۳۶۰ مطابق ۳۱ دسامبر ۱۹۸۱ من به همراه گروهی از قطعه مان در وظیفه بودم. ساعت ۲ شب سه افسر که بعداً معلوم شد افسران خاد بودند به اتاق نگهداری آمده و می خواستند که مرا ملاقات کنند. من به آنها اطلاع دادم که در آن موقع نمی توانم آنها را ملاقات کنم و ساعت ۸ و ۳۰ دقیقه بیايند. آنها در مناطق نزدیک نگهداران منتظر ماندند. من بعداً متوجه شدم که آنها خانه ام را ساعت ۸ آن شب محاصره کرده بودند. و داخل شدند به خانه و اتاقها و فامیل را تلاشی کردند. اما چون چیزی نیافتند، آنها به قطعه برگشتند. دوبرتبه در ساعت ۶ صبح عسکر موظف به من تلفن کرد و گفت که این مردان خودشان را افسران وزارت دفاع معرفی کرده و می خواهند تا مرا برای چند لحظه ملاقات کنند. بعداً، آنها خواهند رفت. من آنها را ملاقات کردم و فهمیدم که آنها خاد بودند. من فکر کردم که شاید آنها آمده بودند برای اینکه چند روز قبل در برابر افسران من به رئیس خاد قطعه خودمان گفته بودم تا افسران را علیه یکدیگر تشویق نکنند و در امورات تعلیمی قطعه ما دخالت نکنند.

آنها به من گفتند که همه رؤسای قول اردوی قطعات نظامی در ارگ سابق وزارت دفاع جلسه ای داشتند. آنها از من خواستند تا سوار موتر شوم. گرچه من می دانستم که موضوع کاملاً چیز دیگری است، من موافقت کردم. آنها محترمانه برخورد کرده و مؤدب بودند. وقتی که ما به نگهداری وزارت دفاع رسیدیم، رفتارشان تغییر کرد. وقتی من بیرون از موتر شدم، آنها مرا با دقت تلاشی کردند. سپس، آنها کلاه نظامی ام را برداشتند و من آنرا هرگز فراموش نمی کنم که بدترین زمان در زندگی ام بود.

در این لحظه، شخصی که جاکت و شلوار روسی پوشیده بود، از افسران خاد سوال کردند که آیا مرا آورده بودند. در جواب، آنها گفتند: بله قربان. سپس، وی از پنجره کوچکی در بیرون نگاه کرد و مرا از سر تا پا دید. او داکتر نجیب الله، رئیس خاد در آن زمان بود. من به یک اتاقی برده شدم. طرف دیگر اتاق یک میزی که روی آن یک تکه سفید که روی آن چند قطره خون ریخته شده بود، وجود داشت. همچنین پلاسهها، یک تلسکوپ و تعدادی ناخن کوتاه و بلند وجود داشت. بعداً شب فرا رسید و مستنطق اصلی من که یک مرد جوان بنام لالا بود آمد. بعد از احوالپرسی، وی یک فرمه برای کامل کردن به من داد. آن مشخصات مفصل من بود. سپس، وی از من سوال نمود که آیا عضو حزب خلق هستم؟ من به وی گفتم: بله! بعد، وی سوال کرد که عضویت چند جای دیگر را دارم. من گفتم که فقط حزب دموکراتیک خلق افغانستان (PDPA). سپس، از طرف دیگر میز یک نفر محکم مرا زد که چشمهای سیاهی رفت. سپس وی شروع به لت و کوب و دشنام دادن کرد. مرد دیگری آمد و گفت که من باید در سرم مرمی خورده و مثل یک سگ به بیرون انداخته شوم. من هرگز چنین کلماتی نشنیده بودم. شنیدن چنین کلماتی سخت تر از گلوله بود.

سپس، آنها مرا به اتاق دیگری که کاملاً تاریک بود، بردند. آنجا خیلی مرطوب بود. به سختی فهمیده می شد که آیا روز بود یا شب. سپس، صدای در را شنیدم که قفل نشده بود. من به اتاق تحقیق برگشتم. این بار، مستنطق دوستانه شروع کرد و در رابطه با بزرگی حزب دموکراتیک خلق افغانستان (PDPA) و پلان شیطانی اشرار (مجاهدین) صحبت کرد. وی از من خواست که همکاری کنم. وی توضیح داد که مطابق اظهارات یک متهم من یکی از اعضای احزاب هستم. یکی از عسکرانشان شروع به لت و کوب من نمود. سپس، وی یک عکس به من نشان داد و خواست که تشخیص دهم چه کسی در آن بود. اما من هرگز شخص داخل عکس را ندیده بودم. بناءً بعداً مرا مجبور به ایستاد شدن برهنه، فقط با لباس زیر، برای چندین ساعت در بیرون در هوای سرد نمودند. به خاطر اینکه هوا سرد

بود، بدنم بی حس می شد. وقتی که پایم را تکان می دادم، احساس می کردم از من نیستند. بعداً، به زمین افتادم. یک عسکر به زور مرا ایستاد کرد. سپس وی کنار رفته و من دوباره افتادم. من از هوش رفتم و آنها مرا گرم کردند تا اینکه بهبود یافتم.

تحقیق معمولاً بعد از نیمه شب انجام می شد. وقتی که آنها مرا به اتاق بردند در حالیکه چشمانم بسته بود، آنها به محافظان دستور دادند که مرا در جریان روز نگذارند که بخوابم. یک شب که من واقعاً خسته و خواب آلود بودم و آنها از من سوال می کردند در مورد شخصی که من نمی شناختم، آنها مرا به اتاق تحقیق بردند. آنها به من اشاره کردند که که روی یک چوکی بنشینم که به تازگی آورده شده بود. یک بار دیگر عکس را به من نشان دادند و پرسیدند «فقط بگو که این شخص را می شناسم.» آنها قول دادند که اگر بگویم، آنها دیگر مرا مجازات نکرده و مرا رها می کنند. آنها گفتند که فقط آن شخص را می خواهند. اما من نمی توانستم چنین کاری کنم برای اینکه من هرگز عادت به دروغ گویی نکرده بودم.

برخی اوقات مستنطق نمی دانست که چه سوال کند. افراد دیگری در اتاق پشت سر وجود داشته و آنها به وی سوالها را می دادند. سپس وی مرا وادار به افتادن با صورت کرده و نگهبان را امر کرده تا نزدیک سر من بنشیند. زمانی که من جیغ می زدم، یکی از عسکران با یک چوکی به پشت من زده تا زمانی که قادر به فریاد نبودم. نتیجه و نشانه های شکنجه شان هنوز در بدنم موجود می باشد.

برای ۳۵ روز من در صدارت بودم. سپس، آنها مرا به پل چرخی انتقال دادند. آنها مرا به طبقه چهارم بلاک دوم برده و در یک اتاق ساده بدون فرش یا تخت خواب انداختند. برای سه روز به من غذا ندادند. اتاق تاریک بود. من گریه و فریاد می کردم ولی کسی نبود به من جواب دهد. در شب چهارم به من یک پتوی نظامی داده و به محافظ دستور داده که روزانه یکبار در هنگام شب برایم نان و یک جک آب دهند. من اجازه داشتم یکبار در روز به مدت ۵ دقیقه توالی بروم. من مدت ۱۵ روز را اینچنین طی کردم.

در مورد من، آنها مرا متهم به ضد اتحاد جماهیر شوروی و کمک به افراد ضد انقلاب ثور کردند. من دفاعیه خود را نوشتم. روز بعد مرا دادگاه بردند. دادگاهی که من در آن محکمه شدم بنام دفتر ب. (دیوان ب) نامیده می شد که رئیس آن قاضی **عبدالاول حجت** بود. (وی در دوران رژیم نجیب الله وزیر حج و اوقاف شد.)

بدون خواندن دفاعیه من، وی نام مرا پرسید. سپس، به دوسیه نگاه کرده و پرسید از کجا هستم. گفتم از شینوار هستم. وی گفت که من نباید چنین کارهایی انجام می دادم. من گفتم که کاری نکرده ام. همچنین گفتم که به در هیچ شاخه سیاسی شرکت نداشته ام. وی گفت که بیرون روم و سپس مرا صدا خواهد کرد. بناءً من بیرون رفتم. بعد از یک ساعت، کاتبش هر متهم را صدا می کرد. بعداً متهمان انگشتانشان را در جوهر زده و ورق را شصت کردند. وی نام مرا صدا کرد و من آنجا رفتم. ولی من شصت کردن ورق را نپذیرفتم. وی گفت چرا شصت نکردم و گفت که همه این کار را کردند. من گفتم که اول باید بدانم که به روی ورق چه نوشته اند و بعداً آنها شصت خواهم کرد. ما در حال مشاجره بودیم که کاتب ورق را برایم چنین خواند: شما، آقای م. به هفت سال زندان از ابتدای توقیف به خاطر کمک به مردم ضد انقلاب محکوم می شوید. به وی گفتم که این را قبول نخواهم کرد. من شروع به مشاجره با کاتب نمودم. سپس دروازه اتاق دادگاه باز شده و ما هر دو به داخل رفتیم و قاضی پرسید که چه مساله است؟ من بوی گفتم که بیگناه هستم و اینکه وی دفاعیه مرا نخوانده بود. بعد او گفت بچیم! اگر ترا به کمتر از این محکوم کنم آنها دستان مرا قطع خواهد کرد. دیگر سئوالی نکردم.

من پنج سال و هشت ماه را در زندان پلچرخ گذراندم و اما برای یکنیم سال هیچ کس از فامیلم نتوانست برای دیدنم بیایند. آنها اجازه ملاقات را برایم موقوف کرده بودند. وقتیکه اولین بار دستگیر شدم بچه ام چهار ماهه بود. وقتیکه برای اولین بار آنها به دیدنم آمدند من نتوانستم برادر کوچکم و بچه ام که هر دو یک سن و سال بودند بشناسم. بعد از یکنیم سال اول، فامیلم هر سه ماه یکبار بدیدنم می آمدند و هر بار که فامیلم برای دیدنم می آمدند غمگین میشدم. آنها اجازه داشتند برای پانزده دقیقه با من ملاقات کنند در حالیکه یک و یا دو کارمند خاد یا عسکرها بین من و فامیلم بود. بعد از زندانی کردن من آنها پدرم را که یک مستری بود تیر باران کردند برایش میگفتند که پسرت اشرار است. بنا براین فامیلم دچار مشکل اقتصادی بود و این موضوع مرا دیوانه کرده بود. همه اینها در نتیجه زندانی شدن من بود. بنا بر این من در دو زندان بودم.

وضعیت در زندان مشابه بود به اتفاقاتی که بعد از عقب نشینی روسها از افغانستان و سقوط دولت نجیب واقع شده است – جنگ خانه بخانه و جنگ سالاری. مثلاً داخل زندان در یک اتاق آنها به عبادت دعوت کرده و در یک وقت آذان میگفتند و آنهایکه از یک مذهب بودند (سنی) چهار جماعت داشتند: در یک گوشه ای از اتاق نیروهای حزب اسلامی به جماعت نماز میخواندند و در گوشه دیگر و یا بعد از آنها جمعیت اسلامی به جماعت دیگر شروع میکردند. در گوشه دیگر اتاق سلفیان (پنج پیر) نماز میخواندند. سر انجام در گوشه دیگر اتاق گروهی که به هیچ یک از مذاهب فوق مربوط نبودند، عبادت میکردند. خون ریزی جنگ و توطئه ها واقع شد. آنها یکدیگر را متهم به بی ایمانی، ریا کاری، جاسوسی و غیره میکردند. فقط برای بخاطر منافع شان.

بالاخره بعد از سپری کردن پنج سال و هشت ماه من بر مبنای عفو داکتر نجیب الله از زندان رها شدم. به جلال آباد رفته و شغل شخصی ام را شروع در ورکشابی که از پدرم به ارث رسیده بود مشغول کار شدم و هنوز در آنجا کار میکنم.

۴.۳. نظر اجمالی بر بمباردمان کورکورانه در حومه شهر

زمانیکه روسها اشغال افغانستان را در اوائل سال ۱۹۸۰ آغاز کردند. قسمت های اعظم حومه های شهر در شورش بودند هدف اساسی آوردن امنیت در مناطق دور دست و مرکز و ایجاد خطوط ارتباطی و حمایتی بود. بنا بر این مناطق به شمول مناطق نزدیک شاهراها، سیستم های آبرسانی، باغات و غیره منابع اطراف توسط مجاهدین استفاده میشد، مناطقی که مشکوک به پناه گاه مجاهدین جهت عبور مجاهدین از ایران و پاکستان بودند؛ قریه جات متصل به ساحاتی که روسها و یا دولت مورد حمله قرار داده شده بودند و دیگر قریه جات به عنوان اخطار به باشندگان و همسایگان مورد هدف قرار می گرفتند. بمباردمان به قریه و قریه های همجوار یک پیام دسته جمعی را رساند که حمایت از مقاومت چنین پیامد را خواهد داشت.

بمباردمان نواحی شهر افغانستان در گزارش سازمان حقوق بشر و گزارش گران تا سال ۱۹۸۰ بیان گردیده است. بمباردمان در نواحی شهر کار روزمره بود این حملات کور کورانه کشته های غیر قابل حساب را به جا گذاشت. در اوایل ۱۹۸۰ سیل مهاجرین در پاکستان سرازیر شد و طبق گزارش آنها بخاطر بمباردمان به پاکستان فراری شدند. این بمباردمان کور کورانه خلل در حقوق بین المللی ایجاد کرد.

در سال گزارش ۱۹۸۵ به شورای عمومی ملل متحد گزارش آقای ارماکورا مطالعه گردید:

شواهد سازگاری بیان کرد که چهار نوع عمل علیه مردم غیر نظامی انجام گردیده است:

۱. اعمال قساوت و بی رحمی توسط نیروهای نظامی

۲. بمباردمان و قتل عام انتقام جویانه

۳. استفاده ماین ضد پرسونل و اسباب بازی جهت بدام انداختند

۴. دیگر پیامد های از بمباردمان

آقای ارماکورا خاطر نشان ساخت که شاهدان عینی تأکید داشتند که نیروهای خارجی (روسها) نیروهای نظامی مسئول انتقام گیری وسیع در عملیات نظامی در ولایات به اشکال مختلف بودند.

در گزارش سال ۱۹۸۶ آقای ارماکورا اظهارات مهاجرین که با ایشان مصاحبه انجام داده است بر شمرده است: بمباردمان های عمده و مهم را ثبت کرده است. مردم از استفاده بمب های که دارای ۴۰ راکت بطور جداگانه بوده و بعد از استقرارش در محل بعد از ۲۴ ساعت انفجار میکرد بیان داشته اند. طبق گزارش آنها از یک نوع سلاح دیگر در جریان جنگ استفاده میکرد.

بی ایم ۵۴ و توپ های ۸۷ در قریه جات استفاده میکرد. بی ایم ۴۱ و بی ایم ۳۱ شان تا هنوز قابل استفاده است. در سال ۱۹۸۵ آقای ارماکورا گزارش داد که راکت های اسکاد بی طبق سازمان دیده بان حقوق بشر دارای کلاهک ۱۰۰۰ کیلوگرم بود بطور غیر دقیق مداوم در بمباردمان ولایات لغمان، ننگرهار، پکتیا و زابل و در امتداد مرز و شاهراه عبوری طرف کابل استفاده میشد.

در سال ۱۹۸۵ پروفیسور ارماکورا گفت که اظهارات شاهدان متوجه کرد که بمباردمانها بخاطر خارج کردن مردم یک امر قصدی پلان شده بود که در سالهای ذیل بیان خواهد شد:

روش که بمباردمان ها انجام میشد نشان دهنده استراتژی و انعکاس دهنده تمایل برای تصفیه ولایات مرزی با پاکستان و جمهوری اسلامی ایران بود که تا کمر بند امنیتی را در امتداد خطوط مقدم جبهه ایجاد کنند. بتاريخ ۱۲ آپریل ۱۹۸۶ در یک عملیات ضربتی در ولسوالی اندخوی ولایت فاریاب بین ۸۰۰ الی ۱۰۰۰ نفر به قتل رسیدند و همچنان گزارش نشان میدهد که در حدود ۱۰۰ نفر افراد ملکی در عملیات متقابل در ۵ جون ۱۹۸۶ بین نیروهای افغان و مخالفین کشته شدند.

سازمان دیده بان حقوق بشر از بمباردمان های که در هزاره جات در ۳ اکتوبر ۱۹۸۴ صورت گرفته بود گزارش داد و یک شاهد گفت:

من ده روز پیش از جلریز آمدم و زمانیکه من آنجا بودم حملات زیاد هوای صورت گرفت و هر نوع طیاره به آسمان پرواز میکرد. و زمانیکه موقعیت های نظامی را خطا میکرد در عوض بازار، خانه ها و مناطق محصولات و زراعتی مردم را بمباران میکرد. و دو مرتبه قریه ما هدف حملات بمباردمان قرار گرفت. آنها میخواستند که بالای مجاهدین بمب بی اندازند ولی نمیتوانستند و بنأ بمب را بالای مردم محل از قبیل خانه های مسکونی و بازار میریختند و خسارات مالی و جانی زیاد بر مردم غیر نظامی وارد می شد.

۲۰ روز قبل این گونه حملات در قریه جات جاغوری، راسنه و دره تنگی صورت گرفت. هر روز هلیکوپتر ها در فراز منطقه پرواز میکردند. تقریباً یکتیم ماه پیش یک حمله در بهسود صورت گرفت که در حدود ۵۰۰ نفر اغلباً زنها و اطفال خسارات جانی دیدند. نیروهای پیاده نیز داخل منطقه شده بودند ولی اکثر شان به ضرب توپ ها بقتل رسیدند.

گزارش گر ملل متحد گفت که در هفته های اخیر قبل از عقب نشینی نیروهای روسها با بمباران تفریل نیروهایش را حفاظت میکرد. خبرنگار ویژه ملل متحد گزارش کرد:

عقب نشینی نیروهای شوروی توسط حملات مکرر نیروهای اپوزیسیون به تاخیر انداخته می شد که خساره بیشتر غیر نظامی و خسارت مالی را در برداشت. یکی از حادثات چشمگیر گزارش شده در اواخر جنوری ۱۹۸۹ واقع شده است که تلفات شدید غیر نظامیان را در بر داشت که حملات طولانی توپخانه ای را در منطقه اطراف تونل سالنگ، شمال کابل که گفته می شود ۶۰۰ قربانی غیر نظامی را شامل بوده است. مطابق منابع شوروی، چنین عملیات نظامی روی آن بخش نیروهای شوروی یک عمل دفاع از خود برای نیروهای در حال عقب نشینی بوده و هدف دیگری نداشته است. بمباران های مشابه که منجر به تلفات سنگین غیر نظامی می شد در دیگر نقاط اتفاق افتاده است مانند کنر، دره پنجشیر، پروان، بامیان، وردک، ننگرهار و میدان (بخشی از وردک)

مطابق گزارشات دیده بان حقوق بشر و خبرنگار ویژه ملل متحد، در برخی حادثات، نیروهای شوروی از بمب های سفری و بمب های آتش زا در مقابل غیر نظامیان استفاده نموده است.

خبرنگار ویژه ملل متحد همچنین از استعمال گازهای سمی راپور داده است. در یک گزارشی در سال ۱۹۸۵ وی اظهار داشت:

الف) خبرنگار ویژه شواهدی را در کمپ ها و شفاخانه های پناهندگان در کویته و پیشاور یافته که وی مستقیماً با افراد زخمی صحبت نموده که ادعا داشتند آنها قربانیان (متضررین) گازهای سمی هستند.

ب) چندین گزارش سازگار از سمی کردن آب، حیوانات و مواشی، استعمال مواد کیمیای و انفجار بمب هایی که گازات با رنگ های مختلف و با اثرات آتش زایی داشته، بیان میدارد.

یک گزارش بعدی بیان کرده است که شاهد از استعمال برخی از انواع گاز علیه نیروهای مخالفین که در کاریز ها مخفی شده بودند اظهار نموده است. که این مواد طبق گزارش باعث زخمی شدن شدید مردم گردید.

طبق گزارش استعمال این نوع سلاح کیمیای در ۴ مورد در ولایات قندوز، پکتیا، کابل و میدان وردک بکار برده شده است.

در مصاحبه که پروژه عدالت افغانستان با یک نفر شاهد داشت وی اظهار داشت که گاز علیه مردم که در غار پنهان شده بودند نیز استعمال شده است. ج. ر. نام باشنده ولسوالی اچین سپین خوله به پروژه عدالت افغانستان گفت که در یک حادثه در سال ۱۹۸۵ نیروهای روسها علیه مردم که در غار پناه برده بودند گاز استعمال نمود. از اظهارات که در ذیل است آشکار میگردد که نیروهای روسها تحت حملات و محاصره مجاهدین در قریه قرار میگیرد. تعداد ۱۰۰ نفر اکثر آساکنین غیر نظامی قریه بودند و یا همسایه گان قریه بودند در غار پنهان میشوند.

در ۱۸ مارچ برابر با ۱۳۶۳/۱۲/۲۷ طیارات، تانکها و دیگر وسایل زره دار روسها به قریه سپین خوله ولسوالی اچین ولایت ننگرهار حمله بردند. اول آنها سر بازان کماندو را از هلیکوپتر در این قریه و اطراف آن پرتاب کردند و بعد نیروهای زمینی شان وارد قریه شدند. در این زمان نیروهای حزب اسلامی حکمتیار تحت قوماندان انجنیر سیال فقیر علیه شان قیام کردند و بعداً بخاطر حملات هوای روسها مجبور به فرار شدند. {گرچه شاهد بطور آشکارا نگفت که نیروهای حزب اسلامی نیز داخل غار شدند ولی تعداد غیر نظامیان بیشتر بودند} لذا باشندگان اعم از مردان، زنان و اطفال همه داخل غار رفتند که آن غار بنام غار حاجی گل رحمان یاد میشد و همه بخاطر حفظ جانیشان در آن جا پناه بردند. این غار ۷۰ متر درازی دارد. بعض افراد که از قریه نازیان و قریه بندر که از این محل عبور میکردند نیز بخاطر حفظ جان خودیش داخل این غار شده بودند. در صبحگاهان نیروهای روس یک نوع

گاز را آوردند و از هلیکوپتر با بالون های مختلف در غار گل رحمان محل که مردم در آن پنهان شده بودند پاشیدند. طبق اظهارات کسانیکه باقی از حادثه مانده است گاز آنقدر تأثیر نداشت و فقط اشک ها میرخت و چشم ها سوخت میکرد.

در ساعت ۵ بعد از ظهر روسها بالون کلان دیگر را در نزدیک دهن غار آورد و توسط فیر بالون را بداخل غار پاشید. در این زمان انفجار عظمی در دهن غار صورت گرفت و بوته های که در دهن غار روییده بودند حریق گردیدند. بعد از یک ساعت افراد داخل غار از زنان و اطفال بسیار با وضع خراب از غار خارج شدند و آنها از نفس تنگی، درد چشم و گوش و استفراغ شکایت داشتند. روسها در خارج غار در انتظار بودند و زمانی که آنها از غار بیرون شدند روسها یک نوع تابلیت را در داخل یک سطل آب انداخت و برای کسانیکه از غار خارج شده بودند دادند همه صحت یاب شدند ولی کسانیکه در داخل غار ماندند همه مردند. مجموعاً ۱۰۰ نفر در داخل غار بودند که ۵۲ نفر مردند و ۴۸ نفر که بیرون بر آمده از آب نوشیدند صحت یاب شدند و زنده هستند. برادرانم بنامهای سیال، ناصر، سید فقیر، غلام فقیر همراه با بعضی زنان و اطفال مردند. و یک لیست مختصر از کسانیکه در ولسوالی اچین در غار مرده اند موجود است.

۱. منگل ولد میر اکبر باشنده قریه سپینه ولسوالی اچین شینوار ننگرهار
۲. عرفات ولد منگل باشنده قریه سپینه ولسوالی اچین شینوار ننگرهار
۳. احسان الله ولد عرفات باشنده قریه سپینه ولسوالی اچین شینوار ننگرهار
۴. نقره دختر صدیق الله خانم منگل
۵. بازار
۶. انجنیر سیال رحمان ولد گلرحمان
۷. سید فقیر ولد گلرحمان
۸. گل فقیر ولد گلرحمان
۹. فانوس ولد قلندر شاه
۱۰. اوزی گل ولد حاجی شریف
۱۱. میوه گل ولد حاجی شریف
۱۲. نازولی ولد امیر خان
۱۳. نازیه دختر عبدالقادر
۱۴. دختر جوان گل فقیر
۱۵. سجانہ دختر امیر جان
۱۶. حسین پری دختر حاجی یاغی
۱۷. سید کبیر فرزند محمد کبیر
۱۸. نیاز میر فرزند گل بیران
۱۹. پیسار محمد فرزند زرباب
۲۰. جان پری دختر ملا ملنگ
۲۱. نظر خانه خان عزیز خان
۲۲. یار جان فرزند سید امین باشنده اصلی قریه سپینه

۲۳. پاپوش فرزند شازو

۲۴. دیدار فرزند علیم جان

۲۵. سلطان محمد فرزند دین محمد

۲۶. ابی گل دختر پاپوش

۲۷. اختیاره دختر وزیر

۲۸. الله نظر فرزند عبدالخالق

۲۹. پسر خورد سال اختیاره دختر وزیر

۳۰. اسرار فرزند تاج محمد خان

۳۱. حاجی میرام فرزند شیرین خان

۳۲. فیل محمد فرزند رحمان

دیگر کسانی که نیز مرده اند از این محل بودند. اجسادشان توسط اقارب شان به قریه های خودشان انتقال داده شدند.

افرادی مربوط قریه اسپینه که از غار خارج شده و از آن آب نوشیدند و زنده ماندند قرار ذیل اند:

۱. شاد بی بی دختر ختک باشندده اصلی قریه اسپینه

۲. الحاج اسپوژمی دختر میرزا محمد

۳. حاجی رحمان الله فرزند منگل

۴. سارکا دختر باغ

۵. مامور دختر سید رحمان

۶. تاج مینا دختر حسین گل

۷. خاتول دختر منگل

۸. زیتوار دختر منگل

۹. دختر خورد سال منگل

۱۰. بینظیره دختر سور

ده نفر فوق الذکر در از اول تا آخر در داخل غار بودند و لی زمانی که وضعیت شان خراب شدند بیرون بر آمدند و تمام واقعات را دیدند. ۳۸ نفر دیگر که از غار زنده بر آمده بودند از جا های دیگر بودند یا اینکه مردند. قوماندان سیال فقیر همراه با شش نفر مسلحش گفتند که بعد از استعمال گاز توسط روسها سلاحهای ما همه از کار افتاده بودند لیکن در آن زمان کدام لابرتواری نبود و هیچ فرد با تجربه نیز نبود تا بفهمد که چی نوع گاز بود. بر علاوه خسارات انسانی ذکر شده فوق خسارات مالی نیز وارد گردیده است. تقریباً در حدود ۳۰۰ گاو، گوسفند، بز و غیره نیز کشته شدند. تمام خانه های ما را آتش زدند که هیچ چیز باقی نمانده بود. بعد از ترک روسها محل را تمام باشندگان ولسوالی های اچین غنی خیل، نازیم و درباب جمع شدند و اجساد را دفن خاک کردند. من یک مرده را از داخل غار بیرون کشیدم. کسانی که از دیگر جا ها بودند به محلات شان رفتند و مرده هایشان را نیز بردند. و بعد از آن ما زمین را کندیم و حیوانات مرده را دفن کردیم.

ما ریش سفیدان و شورای محل خویش را به مراجع آن وقت جهت عرض به نزد دولت و همچنان به دفاتر مجاهدین در پاکستان فرستادیم. و تقاضا نمودیم که اگر نماینده قابل صلاحیت به منطقه بیاید و از مردها، زنها، اطفال و جوانان راجع به قضیه پرسان کند، آنها چنین جریان واقعه را بدون اشتباه نقل خواهد کردند. امیدوارم که هیأت با

صلاحیت در منطقه بیايد و بررسی نماید. اگر آنها در منطقه بیايد و تمام جنایات را به چشم خود بی بینند و اقعه را باور خواهد کرد. بعد از این واقعه تمام فامیل را به پاکستان بردم.

۴.۴ عملیات در کس عزیز خان لغمان در سال ۱۹۸۴

ولایت لغمان عملیات مکرر بمباردمان انتقام جویانه را علیه مردم غیر نظامی در جریان اشغال نیروهای روس تجربه کرده است. نیروهای روس در امتداد شاهراه کابل جلال آباد در حرکت بودند و مکرراً مورد کمین قرار میگرفتند. از سال ۱۹۸۴ الی ۱۹۸۵ نیروهای مجاهدین عملیات چریکی را از درونته الی پلچرخي انجام میدادند. حکومت کارمل و نیروهای روس تلافی کردند عملیات نظامی متقابل را در شاهراه و مناطق همجوار آن انجام دادند. طبق اظهارات شاهدان عینی که با پروژه عدالت افغانستان انجام داده است اظهار کرده است که رئیس استخبارات ننگرهار داکتر ضمیر میهن پور همراه با داکتر خدایاد بشرمل، رئیس زون شرق، بحمایت بعضی نیروهای روس عملیات تصفیوی را در در قریه کس عزیز خان ولایت لغمان از سال ۱۹۸۴ الی اخیر ۱۹۸۵ انجام داد. عبدالملک رئیس ریاست ۵ نیز در این عملیات شرکت داشت. طبق اظهارات شاهدان نیروهای امنیتی قریه کس عزیز خان را محاصره کرده و به جستجوی مجاهدین پرداختند. کدام مجاهد را پیدا کرده نتوانستند (نیروهای مجاهدین از منطقه فرار کرده بودند) مردم را دستور دادند که از خانه هایشان خارج شوند و آنها را با مواشی شان تیر باران کردند که تقریباً ۷۲ نفر بشمول زن، مرد و اطفال کشته شدند. بعد از این حادثه تمام مردم قریه کس عزیز خان قریه را ترک کردند و به پاکستان و جاهای دیگر افغانستان رفتند.

ج. یک باشنده سابق کس عزیز خان در یک مصاحبه با پروژه عدالت افغانستان گفت که در شب ۱۳۶۲/۱۱/۲۴ نیروهای روسی همراه با نیروها امنیتی ننگرهار قریه را محاصره کردند و صبح زود به تلاشی خانه اقدام نمودند. که عبدالملک رئیس ریاست ۵ نیز در بین شان بود. داکتر ضمیر میهن پور رئیس استخبارات ننگرهار و داکتر خدایاد بشرمل رئیس زون شرق مسئول این واقعه هستند. مردم محل داکتر ضمیر میهن پور رئیس استخبارات ننگرهار، داکتر بشرمل رئیس زون شرق و عبدالملک رئیس ریاست ۵ را دیده اند.

آنها ۷۲ نفر را در جریان عملیات تلاشی از خانه هایشان کشیدند و زمانیکه آنها سلاح و دیگر چیزها را پیدا کرده نتوانستند این ۷۲ نفر را تیر باران کرده بودند. آنها همه مردم غیر نظامی و دهقان بودند و هیچ مجاهد در بین شان نبودند. آنها از خانه هایشان کشیده شدند و در راه مزرعه شان تیر باران شدند و پسر آصف خان نیز در جمع ایشان بودند. آنها وی را در داخل جوی مقابل خانه تیر باران کرد. زمانیکه جنازه پسر را پیدا کردم در قبرستان کس عزیز خان دفن کردم. بعد از اینکه آنها منطقه را ترک کردند ریش سفیدان منطقه اجساد را دفن کردند. این منطقه در شاهراه بین کابل و جلال آباد در ۱۰ کیلومتری درونته موقعیت دارد و در جریان شب مجاهدین در قریه می آمدند ولی بسیار زود قریه را از ترس نیروهای دولتی ترک میکردند.

ا.ک. یک باشنده سابق قریه کس عزیز خان عین قضیه را بیان کرده است.

در سال ۱۹۸۴ ما لغمان بودیم و یک شب نیروهای روسی منطقه را محاصره کردند و صبح زود شروع به تلاشی خانه ها کردند و آنها پدرم را که یک دهقان بود گرفتار کرده از خانه کشید و بعد از چند دقیقه صدای فیر را شنیدیم و من و مادرم به عجله بیرون دویدیم و جنازه پدرم را افتاده روی زمین دریافتیم. تقریباً ۷۲ نفر به شمول پدرم کشته

شدند. بعد ما جنازه پدرم را در قبرستان کس عزیز خان دفن کردیم و بعد از آن به پاکستان کوچ کردیم. اگر ما خبر میشدیم که روسها می آیند، ما منطقه را ترک میکردیم و هرگز پدرم کشته نمیشد.

م.س. یک باشنده کس عزیز خان لغمان گفت:

من ۴ ساله بودم که نیروهای روس و تانک های زره دارشان نصف شب داخل قریه شدند و قریه محاصره کردند و طیارات هلیکوپتر شان بر فضای قریه گزرمه میکردند مادرم به من گفت که آنها صبح زود همان روز تلاشی خانه بخانه در قریه کس عزیز خان را آغاز میکنند و از مجاهدین و افراد مسلح از هر خانه جویا میشوند. ولی قبل از آن مجاهدین از عملیات نظامی آگاه بودند و آنها آن شب در قریه نیامده بودند. زمانیکه روسها مجاهدین و افراد مسلح را در قریه پیدا نتوانستند مردم قریه را قتل عام کردند. آنها پدرم را در داخل خانه ما تیر باران کرد. پدرم نامش مختار و یک مرد دهقان بود. بعد از دفن پدرم منطقه را ترک کردیم و زندگی را با مامایم عبدالهادی در شهر جلال آباد آغاز کردیم. فقط همین قدر در یادم است که پدرم روی زمین خانه افتاده بود و مردم قریه آمدند وی را با دیگر جنازه ها در قبرستان عمومی دفن خاک کردند. بر علاوه پدرم ۷۱ نفر دیگر در قریه کس عزیز خان در یک حادثه در یک روز بقتل رسیدند. مادرم گفت که اکثر شان دهقان و چوپان بودند و حتی زن ها را نیز کشتند. این قبر در شاهراه بین کابل و جلال آباد موقعیت دارد و شما میتوانید ببینید. و علاوه بر آن شما میتواند از ریش سفیدان قریه کس عزیز خان نیز سؤال کنید.

ط. یک باشنده کس عزیز خان گفت:

نیروهای روسها قریه کس عزیز خان را که در شاهراه کابل و جلال آباد موقعیت دارد محاصره کرده بودند و در جستجوی مجاهدین و نیروهای مخالفین شان اقدام نمودند. لکن مجاهدین نبودند و نیروهای روس اکثر مردم مسکونی را از خانه هایشان گرفتار کردند. یک افغان بنام ملک رئیس ریاست ۵ ننگرها ایشان را همراهی میکرد. نیروهای روسی ۷۲ نفر را به شمول زنها، اطفال و ریش سفیدان تیر باران کردند. بعد از اینکه روسها قریه را ترک کردند ساکنین قریه اجساد ۷۲ نفر را دفن خاک کردند. زمانیکه روسها آمدند برادرانم مصروف کار دهقانی بودند و کدام فعالیت نظامی نبودند و کدام فعالیت نظامی نیز نداشتند. لذا نیروهای روسی و مسئولین دولتی مسئول قتل برادرانم هستند. در همان روز زمانیکه ما از قتل عام مردم با خبر شدیم و روسها منطقه را ترک کردند ما عجالتاً اجساد را در قبرستان کس عزیز خان دفن کردیم.

نیروهای روسی چند ماه قبل چنین کشتار در قریه دیگر نیز انجام داده بودند. پروفیسور ارماکورا گزارشی از این قتل عام داده بود. گفته میشود که از ۱۱ تا ۱۸ مارچ ۱۹۸۵ تقریباً ۱۰۰۰ غیر نظامی توسط نیروهای موظف بخاطر انتقام جوی از ۱۲ قریه جات لغمان و ولسوالی قرغی به قتل رسیدند. از طریق همین عملیات مواشی، تلف گردیدند، خانه ها غارت و آتش زده شدند، زنها مورد تجاوز جنسی قرار گرفتند و بعضی شان وحشیانه کشته شدند و اطفال قتل در داخل خانه ها سوخته مردند.

اسامی بعضی کسانیکه کشته شدند قرار شرح ذیل است:

شماره	اسم	ولد	محل اصلی	محل فعلی
۱	گل رحمان		کس عزیز خان	کچگلی - پاکستان
۲	محمد نبی	عبدالرسول	کس عزیز خان	کچگلی - پاکستان
۳	محمد علم	عبدالرسول	کس عزیز خان	کچگلی - پاکستان
۴	گللالی	حفیظ الله	کس عزیز خان	کارته نو - کابل
۵	گل جیبه	غلام دستگیر	کس عزیز خان	پاکستان
۶	زینبه	غلام دستگیر	کس عزیز خان	پاکستان

۷	ملا عبدالوهاب		کس عزیز خان	هریپور - پاکستان
۸	بی بی خدیجہ	ملا عبدالوهاب	کس عزیز خان	هریپور - پاکستان
۹	ویس خان	محمد امین	کس عزیز خان	پاکستان
۱۰	اشرف	محمد امین	کس عزیز خان	پاکستان
۱۱	کوثر	محمد امین	کس عزیز خان	پاکستان
۱۲	رحیم جان	غلام محمد	کس عزیز خان	کس عزیز خان - لغمان
۱۳	کمال الدین		کس عزیز خان	کچگلی - پاکستان
۱۴	هاشم	خایسته گل	کس عزیز خان	کچگلی - پاکستان
۱۵	عبدالمنان	شیر محمد	کس عزیز خان	پشاور - پاکستان
۱۶	مختار	عبدالقدوس	کس عزیز خان	انگور باغ جلال آباد
۱۷	امین		کس عزیز خان	مجبور آباد - جلال آباد
۱۸	صلاح الدین	حاجی لونگ	کس عزیز خان	مجبور آباد - جلال آباد
۱۹	هرات خان	شینواری	کس عزیز خان	مجبور آباد - جلال آباد
۲۰	زرگل	رحمان	کس عزیز خان	کس عزیز خان - لغمان
۲۱	رویدار		کس عزیز خان	کس عزیز خان - لغمان
۲۲	اومرا خان		کس عزیز خان	پاکستان
۲۳	محمد انور		کس عزیز خان	پاکستان